

زرین مرصع را بر سر خود نهاد و بر تخت شاهنشاهی ایران برجای شاه عباس کبیر تکیه زد، وضع اقتصادی کشور بسیار خوب نبود و خزانه ایران احتیاج بنقدینه‌های سرشاری داشت که میبایست از محلی بدست آید.

بهترین محلی که نادر برای تهیه این نقدینه پیدا کرد هندوستان بود. هندوستان که از روزگاران قدیم بثروت بی‌منتهای خود مشهور بوده در این روزگار در دست سلطان گورکانی هند محمدشاه بوده است. محمدشاه که از سال ۱۱۳۲ بر تخت سلطنت گورکانیان هند تکیه زده بود مردی ضعیف و بی‌تدبیر بود و از ثروت بیکران خانواده خود جز تجملات درباری و عیش و نوش، استفاده‌ی نکرد. چندی پیش از جلوس او بر تخت پادشاهی سلسله‌های مختلفی که غالباً از مهاجران ایرانی بوده‌اند در هندوستان پدید آمده و هریک استقلال‌گونه‌ی تحصیل کرده بودند و محمدشاه تنها باسبم بر آنان حکومت داشت. رجال درباری بر پادشاه خود تسلط داشتند و چون با یکدیگر راه نثار می‌پیمودند طبعاً از بهبود اوضاع کشور پیش‌گیری می‌کردند.

دربار ثروتمند و متنعم گورکانی در عهد محمدشاه نه تنها بامور کشور توجه و علاقه‌ی نشان نمیداد بلکه اگر حدوث خطری هم از جانب سران قوم گوشزد میشد، آنرا با خون‌سردی و بی‌اعتنایی تلقی میکرد. شاید بی‌اعتنایی بیادداشت‌های پیاپی نادر هم از همین قبیل بود وگرنه محمدشاه و درباریان او بافاغنه علاقه‌ی نداشتند و از تجاوزات آنان بداخله خاک خود بی‌ضرر نبودند.

نادر هنگامی که عزم خود را بر سفر هند جزم کرد پسر خود رضاقلی میرزا را که مشغول لشکرکشی در ترکستان بود احضار نمود. پسر شجاع نادر بفرمان پدر بسرعت خود را باردوگاه رسانید. در آنجا نادر نصایح لازم را برای حفظ کشور بدو داد و مقام نیابت سلطنت را در غیاب خود بدو واگذار کرد و تاج شاهی را بدست خود بر سر وی نهاد. بعد از تمهید این مقدمات نادر در بهار سال ۱۱۵۱ از ولایت قندهار بعزم فتح هندوستان حرکت کرد، تصرف غزنین که در سر راه نادر بود باسانی صورت گرفت و از آنجا نادر به کابل تاخت. حکمران کابل که از جانب محمدشاه بر آن حکومت داشت از پیش سپاه نادر بداخله هند گریخت و مردم شهر را بقوای ایران تسلیم کردند و باستقبال نادر شتافتند.

نادر چند روز در کابل توقف کرد لیکن اتفاقاً روزی که در خارج شهر بسر میبرد و بتماشای حصار شهر اشتغال داشت مردم شهر با توطئه‌ی بی‌که از پیش ترتیب داده بودند بر شاهنشاه ایران هجوم بردند و قصد قتل او کردند. شاهین شکارافگن ابیورد باسانی گنجشک‌های کابل را طعمه خود کرد و فرمان داد شهر را محاصره کنند. شرزخان فرمانده جنگجویان کابلی بمقاومت پرداخت و چند روز از تسلیم قلعه کابل امتناع ورزید. نادر فرمان داد شهر و قلعه آنرا با توپخانه منهدم کنند. آنقدر گلوله توپ بر شهر ریخته شد که دیگر تاب مقاومت برای محصوران باقی نماند و ناگزیر از در انقیاد و اطاعت درآمدند.

بعد از تصرف کابل و جلال‌آباد نادر بحرکت خود بداخله هند ادامه داد. در همین حال بدو خیر رسید ناصرخان حکمران کابل با بیست هزار تن از افغانان در دره خیبر منتظر غافلگیر کردن سپاهیان ایرانست.

دره خیبر از راههای صعب و خطرناک میان خاک افغانستان و هندوستان است که عبور از آن برای ارتش ایران لازم بود. اگر نادر مستقیماً از راه خیبر حرکت میکرد مسلماً ارتش خود را دچار خطر مهیبی مینمود و در آن صورت دیگر فتح هندوستان برای او امکان نمی‌یافت. بنابراین شاهنشاه رزم‌آور افشاری تصمیم گرفت راه دیگری برای حرکت دسته‌ی از سپاهیان خود انتخاب کند و ترتیبی دهد که خود از پشت بر دشمن زند و عمده قوای او از جلو دشمن را بعقب برانند و در ورطه‌ی که امید بیرون آمدن از آن نیست گرفتار سازند. بهمین اندیشه نادر باسی هزار تن از سپاهیان، خود را با سرعتی عجیب به پشت قوای دشمن رسانید و آنان را بسختی منکوب و مقهور ساخت و راه را برای عبور ارتش مظفر ایران باز کرد.

این واقعه که بسال ۱۱۵۱ اتفاق افتاد در حقیقت بمنزله فتح هند تلقی میشود زیرا خیبر برای نادر بمثابة کلید هند بود و این کلید را سردار بی‌بدیل ایران با حسن تدبیر و سرعت عمل خاص خود باسانی بدست آورد. بعد از عبور از دره خیبر قوای نادر بسرعت ناحیه پیشاور را بتصرف آوردند و راه لاهور پیش گرفتند. تمام مقاومت‌های سرداران هند در سر راه لاهور از میان رفت و قلاع مختلف یکایک بتصرف سپاهیان ایران درآمد و قوای نادری به لاهور نزدیک شد.

نزدیک لاهور نادر اطلاع یافت که زکریا خان حکمران آن ولایت با قوای کثیر برای جلوگیری از سپاه ایران آماده است. نادر در ناحیه لاهور چند جنگ بزرگ با قوای هندی که مردانه نبرد می‌کردند نمود و تمام مقاومت‌های آنان را درهم شکست و شهر را بستصرف درآورد. زکریا خان برای آنکه شهر ثروتمند لاهور از خطر قتل و غارت رهایی یابد مقادیر کثیری طلا و چندین فیل با هدایا و تحف گرانبهای دیگر تسلیم نادر کرد و خود از جانب شاهنشاه ایران دوباره بحکومت آن شهر گماشته شد.

در این اوان خبر رسید که محمدشاه با قوای فراوانی آماده مبارز با شاهنشاه ایران گردیده است. محمدشاه در آغاز امر با اهمیت لشکرکشی نادر واقف نبود و گمان نمی‌کرد که شاهنشاه لشکرشکن ایران بتواند بدین سرعت براراضی پهناور هند دست یابد و راه عبور خود را بجانب پایتخت هندوستان بگشاید.

در نظر محمدشاه مقاومت‌های محلی سرداران هندی برای جلوگیری ارتش ایران کافی بود، و البته برای کسی که از قدرت و مهارت نادر در لشکرکشی و شجاعت سربازان ایران اطلاع نداشت، چنین تصویری دور از عقل و منطقی نبوده است.

وقتی پادشاه گورکانی مشاهده کرد که تمام مقاومت‌های سرداران در سر راه نادر با چنان سرعت و جلالت درهم شکسته شد و شاهین تیزپرواز کلات بر فراز سراو در پرش است، چاره‌ی جز آن ندانست که هرچه زودتر در فکر حفظ تاج و تخت خود برآید و تدبیر دفع دشمن کند.

پس با شتاب و عجله بسیار بگرد آوردن قوا پرداخت و ارتشی عظیم فراهم آورد که شماره آن را معمولاً تا ۳۰۰۰۰۰ تن مینویسند و بنابر بعضی اخبار تمام ارتش امپراطور هند و وابستگان بارتش و اردوی او بیک میلیون تن میرسیدند.

این ارتش عظیم از دهلی بسرداری محمدشاه بطرفی که هدف نادر بود پیش رفت و در بیست و پنج فرسنگی دهلی در دشتی بنام کرنال اردو زد. دشت کرنال از هر جهت برای دفاع قوای هند مساعد بود زیرا از یک جانب متکی به جنگل و از طرف دیگر بوسیله رودخانه محفوظ و وضع طبیعی آن برای دفاع مناسب است.

محمدشاه دو هزار توپ و دو هزار فیل جنگی و ذخایر و مهمات فراوان با

خود همراه داشت.

سنگربندی و ترتیب استحکامات اردوگاه نیز از هر حیث قابل توجه بود چنانکه اطراف آن باستحکامات و سنگرهای نیرومند محصور بوده است. توپخانه عظیم هند بتناسب اردوگاه تقسیم شد و در فواصل کوتاهی از یکدیگر قرار گرفت. بدین ترتیب محمدشاه اطمینان داشت که نادر را در اندک زمانی بزانو در خواهد آورد زیرا با شاهنشاه ایران تنها ۱۳۰۰۰۰ تن سپاهی همراه بود.

از عجایب امور آنست که از این عده گروهی زنان و دختران جنگاور ایرانی بودند که با جامه مردان در جنگها شرکت میکردند و مردانه با دشمن نبرد مینمودند. وجود این شیرزنان در اردوی نادر امر تازه و بدیعی نبود. در جنگهای دیگر ایرانیان با ازبکان و عثمانیان و غیر آنان نیز غالباً زنان با مردان خود همراه بوده و مانند آنان شمشیر می‌زده‌اند.

در جنگ شاه اسماعیل با سلطان سلیم در چالدران هنگامی که در کشتگان ارتش ایران جستجو میکردند بسیاری از زنان را یافتند که در میدان نبرد بخاک و خون کشیده شده و جان بجان آفرین سپرده بودند. زنان حرمسرای شاه اسمعیل هم بدون اطلاع شاهنشاه در این جنگ شرکت ورزیده بودند!

نادرشاه بعد از آنکه بار دوگاه محمدشاه نزدیک شد در دو فرسنگی آن اردو زد و باروبنه خود را با عده زیادتری از سپاهیان همانجا گذاشت و سپس شروع باعمال اکتشافی کرد. علاوه بر دسته‌های اکتشافی که نادر بجناحین قوای دشمن فرستاد خود هم با عده‌ی از سران سپاه تا نزدیکی قوای خصم پیش رفت و از وضع سپاه هند اطلاعات کافی بدست آورد.

بعد از اکتشافات و تهیه اطلاعات که همه از روی بصیرت فراهم آمد، نادر قوای خود را بسرعت از برابر اردوی هند عبور داد و در شرق اردوگاه محمدشاه در دشت وسیعی متمرکز ساخت بنحوی که فاصله میان دو سپاه تنها یک فرسنگ بود.

در همین حال سعادت‌خان از سرداران مشهور محمدشاه با ۳۰۰۰۰ سرباز و مهمات کافی بیاری محمدشاه رسید. این دسته از سپاهیان را نادر بوسیله عده‌ی از سپاهیان خود که باستقبال آنها فرستاده بود مورد تعرض قرار داد و قسمتی از باروبنه

آنها را تصرف کرد.

خبر تصرف بارو بنه سپاه سعادت خان هنگامی بوی رسید که تمام قوای خود را بار دوگاه کرنال کشانیده بود. سعادت خان از استماع این خبر چنان آشفته و پریشان گشت که فوراً تصمیم بچنگ گرفت.

هر چه محمد شاه کوشید او را از این جنگ نابهنگام منصرف کند فایده نکرد و با آنکه سپاهیان خسته و کوفته او هم حاضر بچنگ نبودند، بجانب جلو داران نیروی ایران حمله ور شد. جلو داران ایرانی همینکه با قوای سعادت خان مواجه شدند تصمیم گرفتند آنها را از عمده قوای هند جدا کنند و آنگاه کار آنها بسازند. بهمین تدبیر شروع بعقب نشینی کردند و سعادت خان را بجانب خود کشیدند.

سعادت خان بدان خیال که دشمن را مقهور ساخته است از محمد شاه عده‌یی قوای امدادی خواست تا بیاری آنان بر سپاهیان ایران حملات سنگین تری ببرد و آنان را یکباره تار و مار کند.

محمد شاه که چنین کاری را زود میدانست مدت زمانی در تردید بسر برد و عاقبت فرمان داد خان دوران فرمانده کل قوای او که میمنه ارتش محمد شاه تحت فرمان او بود با عده‌یی از سپاهیان خود بیاری سعادت خان شتابد.

خان دوران با قریب ده هزار سوار بیاری سعادت خان رفت و در این حال دسته‌های دیگری از سپاه هند بیاری نبردکنندگان شتافتند ولی قسمت عمده قوا و مهمات بمیدان جنگ نیامد.

نادر و پسرش نصرالله میرزا و بعضی از سرداران او در این روز نهایت شجاعت و سرعت عمل را نشان دادند. می‌گویند شاهنشاه ایران با عده‌یی از سربازان زبده مانند برق در حرکت و پیچ و تاب بود. قوای خصم با حملات شدید و درهم شکننده نادر و در زیر آتش شدید توپخانه سبک ارتش ایران نیروی جنگنده هند را که شماره آن از سی هزار تجاوز میکرد بکلی درهم شکست و بسیاری از سرداران کشته یا زخمی شدند.

سربازانی که تحت امر سعادت خان و خان دوران بودند تا آخرین نفس مردانه می‌جنگیدند و هر دو سردار بقصد جان کوشش میکردند و هر دو زخم‌های گران

برداشتند چنانکه خان دوران که بزحمت از میدان جنگ بیرونش کشیده بودند بزودی درگذشت.

در تمام این مدت محمد شاه از جای نجنبید و نظام الملک فرمانده میسره قوای او هم با آنکه فرمان حرکت و پیوستن بقوای مشغول جنگ باو داده شده بود اصلاً در رزم شرکت نکرد.

خیره سری سعادت خان و عجله او برای شرکت در جنگ و رهانیدن بنه خود از دست سپاهیان نادر، او را بدون استفاده از مهمات فراوان ارتش هند بمیدان جنگ کشید و عده‌یی دیگر از هندوان را با او بدام نادر انداخت و ترتیبی پیش آورد که محمد شاه بی آنکه از ارتش بی‌شمار خود استفاده‌یی برد خود را زبون سپاهیان قهار ایران یافت و در مدت کمی محصور آنان گردید. محاصره ارتش هند باعث شد که محمد شاه بوسیله نظام الملک گفت و گوی صلح بمیان آورد و تسلیم شود.

فتح کرنال مهمترین فتح نادر در هندوستان بود و اگر چه پیش از این از خیبر تا دهلی چندین جنگ بزرگ با هندوان کرده بود لکن در هیچیک از آن جنگها اینهمه نیرو از طرف هندوان بمیدان جنگ نیامده و در مدتی بدین کوتاهی زبون نشده بود.

نادر خود در فتحنامه‌یی که پسرش رضاقلی میرزا نوشت شرح این جنگ و فتح را میدهد و از آن با لذت بسیار گفتگو میکند. از این نامه چنین برمیآید که نادر از هنگام حمله بهند آروزمند چنین روزی بوده تا ضرب شست خود را بهترین و جهی بدشمنان نشان دهد و آنان را طوری مرعوب سازد که دیگر جرأت مخالفت با خواستهای او نداشته باشند. نادر در این نامه خود مینویسد:

در ساعت تنور حرب گرم بود و آتش توپ و تفنگ خرمن سوز عمر اعدا گشت. بهادران شیرشکار صف خصم را برهم زدند و آنان را پراکنده کردند. از جمله اسیران سعادت خان بود. دو ساعت و نیم بعد از شکست دشمن مورد تعاقب بود و هنوز ساعتی بغروب مانده بود که میدان جنگ از دشمنان پاک شد.

چون استحکامات اردوی هند استوار بود نادر حمله بدانها را صلاح ندانست. بر اثر این جنگ خزاین بسیار بدست ایرانیان افتاد و چندین توپ و فیل و غنیمت بسیار بچنگ آمد و بیش از بیست هزار تن از دشمنان بر خاک هلاک افتادند و حال

آنکه از لشکریان ایران جز پانصد تن کسی بهلاکت نرسید. نادر در دنباله سخن خود گوید: بعد از این جنگ فی الفور سپاهیان محمدشاه را محاصره کردیم و راه عبور و مرور آنان را بستیم و توپها و خمپاره‌اندازهای متعدد برای درهم شکستن و کوبیدن اردوگاه خصم آماده کار کردیم. پس محمدشاه از روی اضطرار در روز پنجشنبه ۱۷ ذی‌القعده نظام‌الملک را باردوی ما فرستاد و روز دیگر خود با اعیان ممالک بحضور رسید. فرزندان عزیز نصرالله میرزا را تا بیرون اردو با استقبال او فرستادیم و خود تا بیرون سرایرده به پیشواز شتافتیم و چون وارد خیمه ما شد آنچه لازمه احترام بود معمول داشتیم و او مهر سلطنت خود را بما سپرد. پس حکم کردیم کسی متعرض سرایرده شاهی و متعلقان سرای سلطنت و امراء و اعیان نشود...

آنچه در اینجا آورده‌ایم خلاصه‌یی از بعض نکات مهم فتحنامه نادر پسر خود رضاقلی میرزا بود. بنابر قراری که بوساطت نظام‌الملک میان نادر و محمدشاه نهاده شده نادر حاضر شد در برابر گرفتن غرامت هنگفتی، چشم از فتوحات خود بپوشد و بایران باز گردد.

اندکی بعد نادر بتحریک سعادت‌خان و برای تصاحب گنجینه‌های سلطنتی دهلی تصمیم خود را عوض کرد و نظام‌الملک را از اردوگاه محمدشاه بحضور خواست و قصد خود را با او در میان نهاد و او را مجبور کرد که بمحمدشاه نامه‌یی بفرستد و از او بخواهد که بدیدار نادر آید.

بعد از آنکه محمدشاه بدیدار نادر رفت شاهنشاه ایران فرمان داد اردوی عظیم هند خلع سلاح شود و بسربازان هند اجازه بازگشتن به اوطان داد و بدین ترتیب آخرین امید محمدشاه را بمقاومت از میان برد. در اردوگاه نادری عزیمت سپاه ایران بدهلی بشاه محمد پیشنهاد شد و او از روی اضطرار پذیرفت.

نادر در پایان نامه‌یی که بپسرش نگاشت باین قصد خود اشاره کرده و گفته است در این وقت پادشاه و اکابر هندوستان از اردو حرکت کردند و بدهلی رفتند و ما نیز در ۲۹ ذی‌القعده بجاناب دهلی حرکت خواهیم کرد و اراده ما اینست که بملاحظه نسب محمدشاه او را دوباره پادشاهی ممالک هندوستان مقرر داریم و تاج سلطنت را بر سر او نهیم.

نادر در آغاز ماه ذیحجه سال ۱۱۵۱ باشکوه و جلال بسیار وارد دهلی شد. در دهلی خطبه بنام نادر خواندند و سکه باسم وی زده شد و تا سه روز شهر کاملاً آرام بود و امرای دولت گورکانی بپذیرایی نادر اشتغال داشتند ولی عصر روز چهارم که نادرشاه از بازدید محمدشاه بکاخ خود معاودت میکرد در شهر شهرت دادند که پادشاه ایران کشته شده است و این خبر بسرعت در شهر شایع شد.

شایعه قتل نادر باعث شورش و کشتار عظیمی در دهلی شد چنانکه اهالی بر سربازان ایران میجستند و کسانی را که ساعتی پیش قدرت اهانت بدانان نداشتند بی محابا می‌کشتند و حتی کسانی که برای حفظ جان از نادر تقاضای نکهبانانی کرده بودند در این هنگام بقتل آنان همت گماشتند.

در این واقعه قریب شش هزار تن از ایرانیان بقتل رسیدند. موقعی که این خبر به نادر رسید چند تن از قراولان خاصه خود را برای تکذیب آن شایعه بیرون فرستاد ولی آنان نیز بدست عامه شهر کشته شدند.

نادرشاه ناگزیر هنگام شب عده‌یی از قراولان را مأمور حفظ شهر کرد و بامداد نادر خود بمیدان شهر رفت تا از رواج شایعه جلوگیری کند. شورشیان گلوله‌یی بر نادر افکندند و یکی از امراء ایران که نزدیک شاهنشاه بود از آن تیر جان داد. نادر تا این هنگام قصد آزار دهلویان نداشت لیکن چون دید که از سفاهت خود دست برنمی‌دارند فرمان قتل و غارت اهالی را صادر کرد و گفت هر جاکه یک تن از سپاهیان ایران کشته شده باشد هیچکس را از مردم دهلی برجای نگذارند.

سپاهیان ایران هم که از آزار و اهانت مردم دهلی بجان آمده بودند بی محابا بجان آنان افتادند. بسیاری از مردم از دم تیغ بیدریغ نادریان گذشتند و اموال فراوان و غنایم بسیار بدست سپاهیان افتاد و چندین کاخ طعمه حریق شد.

چون کشتار و غارت چند ساعت طول کشید اعیان دولت بفرمان محمدشاه بشفاعت نزدیک نادر رفتند و ازو فرمان عفو مردم شهر را گرفتند. بعد از فرمان عفو هیچیک از سپاهیان جرأت آزار مردم دهلی نکرد و همه مردم در امان نادر آمدند. عده کشتگان دهلی را در این غوغا از ۸۰۰۰ تا ۴۰۰۰۰۰ تن نوشته‌اند ولی گویا عدد واقعی کشتگان به ۱۲۰۰۰۰ نفر می‌رسید!

در اثناء توقف در دهلی نادر یکی از دختران پادشاه هند را بعقد پسر خود نصرالله میرزا درآورد. بروایت مورخان خانواده عروس برسم مغولان از نصرالله میرزا اجداد او را تا هفت پشت سؤال کردند. نصرالله میرزا بتعلیم نادر گفت من نصرالله پسر شمشیر نواده شمشیر و نبیره شمشیرم!... و واقعاً هم نسب این خاندان و شاهنشاهی آن جز از شمشیر بران نادر مایه نگرفته بود.

نادر بعد از آنکه بعناوین مختلف خزائن سلطنتی و خصوصی را تصرف کرد و از متمولان دهلی هر یک باج و خراجی گرفت، غنائمی معادل هفتصد میلیون روپیه فراهم کرد. از جمله نفایسی که نادر از هند بچنگ آورد گوهرهای تخت طاوس بود که شماره آنها بیک میلیون میرسد. قطعات الماسی هم که نادر از این سفر بدست آورد علی‌الخصوص قطعه الماس معروف بکوه نور مشهور است.

بشکرانه، تحصیل این غنایم سرشار بود که نادر از همان وقت فرمان داد خراج سه ساله کشور ایران بمردم بخشیده شود و بدین ترتیب روشن میشود که حمله نادر بهند بیشتر با منظور اقتصادی همراه بوده است.

نادر شاه چون واقعاً نمیخواست هندوستان را در ضمیمه متصرفات خود نگاه دارد در اواخر دوره توقف خویش در آن سرزمین مجلسی شاهانه در دهلی آراست که محمدشاه نیز در آن حضور داشت. در همین مجلس نادر شاه بنا بر آنچه قبلاً نیز در نامه خود به رضاقلی میرزا اظهار کرده بود، تاج پادشاهی هند را بر سر محمدشاه نهاد و شمشیر مرصع سلطنتی را بر کمر او بست.

محمدشاه از باب سپاسگزاری تمام سرزمین‌های واقع در بین کشمیر تا مصب رود سند را به نادر بخشید و بدین طریق جنگ کرنال از حیث افزایش خاک شاهنشاهی ایران هم اثر سودمندی ببار آورد.

بعد از ۵۸ روز توقف و اظهار جلادتها و مردانگی‌ها نادر شاه افشار با غنایم بیشمار از دهلی راه ایران پیش گرفت و بهر سرباز که در جنگ هند با نادر بوده‌اند معادل مواجب سالیانه او انعام داد. در همان حال که نادر از هندوستان بازگشت دسته‌هایی از کشتی‌سازان را برای تهیه کشتی و عبور از رود جیحون بمنظور فتح ترکستان از هندوستان بایران آورد. در بین راه اگرچه قسمتی از غنایم نادر بدست

راهزنان افتاد لیکن این امر با گرفتن خراج سنگین از لاهور جبران شد. عده‌یی از سربازان ایرانی هم در بازگشت یا از گرمای شدید و یا در بارانهای سخت و یا در رودخانه‌هایی که طغیان کرده بود از میان رفتند.

با تمام این احوال نادر و عمده قوای ایران با غنایم کثیر خود سلامت بایران رسیدند و بشارت فتح هند بفرمان شاهنشاه ایران بدر بارهای عثمانی و تسار داده شد. نادر در آغاز سال ۱۱۵۳ بقندهار وارد شد و از آنجا راه هرات و بلخ پیش گرفت. در این اوان خبر رسید که ایلبارس خان فرمانروای خوارزم سپاهیان فراوان گرد آورده قصد تصرف ماوراءالنهر و هجوم بخراسان دارد. نادر بی‌درنگ از بلخ راه ترکستان پیش گرفت و با پلی که بر روی رود جیحون بست بماوراءالنهر وارد شد.

ابوالفیض خان پادشاه از یک بخارا که در ابتدای امر قصد مخالفت با نادر داشت چون دید از عهده مبارزه با آن شاهنشاه زورمند برنخواهد آمد ناگزیر از در اطاعت درآمد و نادر نیز او را بگرمی در مجلس خود پذیرفت و حکومت ماوراءالنهر را بدو تفویض کرد و بدین طریق تمام ماوراءالنهر در تصرف شاهنشاه ایران آمد.

بعد از بدست آوردن این کامیابی نادر شاه از همان راهی که بماوراءالنهر رفته بود بخراسان بازگشت تا بخوارزم بتازد و در همان حال هم قسمت جنوبی رود جیحون را ضمیمه متصرفات ایران کرد. در همین وقت دسته‌های بزرگ از ترکمانان خوارزم بر سپاه نادر هجوم آوردند. نادر ترکمانان جنگجوی را در جنگی کوتاه تار و مار کرد و باسانی منهزم ساخت.

در تعاقب ترکمانان نادر تا خوارزم پیش راند. ایلبارس خان چون نیروی برابری با نادر نداشت ناگزیر بقلعه هزار اسب پناه برد. قلعه هزار اسب که از قلاع استوار خوارزم بود، از روزگاران قدیم شهرت بسیار داشت و بسبب آنکه رودخانه جیحون گرداگرد آنرا محصور میساخت و باروی حصار نیز بسیار استوار بود، فتح آن بمدت بسیار حاجت داشت و نادر برای احتراز از اتلاف وقت خود به خیره پایتخت خوارزم حمله برد.

ایلبارس خان چون انصراف نادر را از حمله بر هزار اسب ملاحظه کرد از حصار بیرون آمد و بر قوای شاهنشاه ایران تاخت لکن بعد از جنگی کوتاه مقید شد و

چون قبلاً بفرستادگان نادر اهانت کرده و آنان را کشته بود، بفرمان نادر با عده‌یی از بزرگان خوارزم بقتل رسید.

بهرحال بعد از غلبه بر ایلبارس نادر بجانب خیوه پیش رفت. این هنگام ابوالخیرخان رئیس طایفه قزاق که بخواش ایلبارس خان بیاری ترکمانان خوارزم آمده بود در خیوه بسر میبرد، لیکن چون از نزدیک شدن نادر اطلاع یافت با قوای خود از آن شهر گریخت.

با این حال قوای حاضر در خیوه در برابر نادر طرح مقاومت ریختند و نادر مدتی آنشهر را که خندقهای اطراف آن پر از آب بود در محاصره گرفت و بعد از آنکه آب خندقها را تهی کرد شهر را آنقدر بمباران کرد تا مجبور بتسلیم گردید.

ترکمانان در حمله‌ها و دستبردهایی که بخراسان می‌کردند عده زیادی از مردم ایران را اسیر کرده با خود برده بودند و نادر ۴۰۰۰ تن و بقول قریب ۱۲۰۰۰ تن از آنان را که در خیوه و سایر بلاد خوارزم یافت آزاد کرد و بدانان وسیله سفر داد و عده‌یی از اهل خیوه را باسارت درآورد و بدانان سپرد تا همچنانکه ایشان را چندی بگلامی نگاه داشته بودند اینک خود مدتی در بردگی بسر برند.

بعد از فتح خوارزم نادر آنجا را بیکی از سران خراسان سپرد و از راه بیابان بمر و و از آنجا به ابیورد رفت و کلات را محل جمع‌آوری ذخایر خود ساخت و گنجینه‌ها و گوهرهایی را که از هندوستان نقل کرده بود در آنجا قرار داد و مستحفظان قوی بر آنها گماشت و سپس بمشهد رفت و تا ذی‌الحجه سال ۱۱۵۴ در آنجا ماند و در این مدت باآبادی مشهد توجه بسیار نمود علی‌الخصوص بتعمیر و تزیین بقعه امام رضا علیه‌السلام پرداخت.

هنگامی که نادر از قندهار بهندوستان میرفت در راه اطلاع یافت که برادرش ابراهیم‌خان در جنگ با مردم داغستان بقتل رسیده است. اگرچه نادر از استماع این خبر دردناک سخت آشفته و پریشان خاطر شده بود، لیکن اهمیت موقع او را از توجه بسرزمین داغستان منصرف کرد. در این وقت که نادر از فتح هندوستان و ترکستان و خوارزم پرداخته و بایران بازگشته بود موقع را برای انتقام مساعد دانست و بر آن شد که بداغستان لشکر کشد. راهی که نادر برای رسیدن بداغستان انتخاب کرد از شمال

خراسان و گرگان و مازندران میگذشت.

در مازندران از راه اشرف و ساری بدره تالار توجه کرده و از آنجا بقصد فیروزکوه میخواست از سوادکوه عبور کند.

هنگام عبور از جنگلهای انبوه نزدیک زیراب که در سرراه او وجود داشت، نادر که اندکی از سپاهیان و حرمرای خود جلوتر می‌راند ناگهان هدف گلوله کسی قرار گرفت که خویشان را در پشت یکی از درختها پنهان کرده بود.

گلوله دست نادر را خراشید و شست دست چپ او را برد و از گردن اسب عبور کرد و اسب با سوار برزمین افتاد. همینکه نادر و اسب او بزمین افتادند تیرانداز ناشناس بگمان آنکه شاهنشاه فاتح را کشته است فرار اختیار کرد. رضاقلی میرزا آن مرد را مدتی تعقیب کرد و لیکن نتوانست بر او دست یابد و ناگزیر بجانب محل واقعه بازگشت.

رضاقلی میرزا که در مدت غیبت نادر نایب‌السلطنه ایران بود پیش از آن هم بفرمان پدر حکومت خراسان داشت و در سرحدات شمال شرقی جنگهایی میکرد. در عین جوانی آثار شجاعت و رشادت از ناصیه این جوان دلیر ساطع بود و اگر باو آسیبی نمی‌رسید و بعد از پدر بر تخت سلطنت ایران میماند شاید میتوانست شاهنشاهی وسیع نادر را حفظ کند.

با آنکه نادر این پسر را بسیار دوست میداشت، بعد از بازگشت از هندوستان بسعایت این و آن بر او بدگمان شد و کم‌کم این اندیشه در خاطرش خطور کرد که رضاقلی میرزا در فکر قتل اوست تا بتواند زودتر بجای او بر تخت شاهنشاهی ایران تکیه زند.

بعد از این سوءقصد نادر بگمان خود یقین کرد که رضاقلی میرزا در این کار دست داشت ولی در میان راه گمان خود را بکسی اظهار نکرد و از راه فیروزکوه خود را بتهران رسانید. بعد از مختصر توقفی در تهران نادر حکومت آن شهر را به رضاقلی میرزا واگذار کرد و خود بجانب داغستان حرکت کرد.

مردم داغستان بسبب صعوبت و دشواری محل خود در برابر سپاه فاتح نادر مدتی مقاومت نمودند و شاهنشاه دلیر را یکسال و نیم در دیار خود معطل کردند.

هنگام توقف در داغستان مردی را که نزدیک زیراب به نادر تیر انداخته بود دستگیر کردند و بخدمت شاهنشاه فرستادند.

نادر شخصاً آن مرد را مورد بازپرسی قرار داد. بنا بر قول مشهور آن مرد که نیک‌قدم نام داشت هیچکس را محرک خود معرفی نکرد ولی بنا بر بعض اقوال این مرد اقرار کرد که رضاقلی میرزا او را مأمور کشتن نادر کرده است.

نادر تصمیم گرفت انتقام خود را از پسر بگیرد و بهمین عزم پسر را از تهران بارو احضار و محاکمه کرد. رضاقلی میرزا هر چند سوگند خورد که گناهی ندارد فایده‌ی نداشت و نادر بسخنان او توجهی نکرد و فرمان داد دیدگان او را در برابر خود او کور کنند.

بعد از این عمل ناهنجار روحیه نادر یکباره تغییر یافت، غمی جانگزا بردل او غلبه جست، تا چند روز از چادر خود بیرون نیامد و بسیاری از کسانی را که در روز کور کردن رضاقلی میرزا حضور داشتند بقتل رسانید. پشیمانی نادر از کور کردن پسر روز بروز شدیدتر میشد و این پشیمانی شدید بعد از این تاریخ آثار شوم خود را در اوضاع ایران بسختی نشان داد.

در همین اوقات دولت روس هم که از پیشرفت زیاد نادر در قفقاز ناراضی بود بر تحریکات خود در میان داغستانیان افزود و این تحریکات هر لحظه بیشتر با آتش خشم نادر دامن میزد تا بجایی که تصمیم بنبرد با روسیان گرفت ولی در همین اوان چون روابط ایران و عثمانی تیره شده بود صلاح در آن دید که دست از مخالفت با روسیه بشوید و چاره کار عثمانیان کند.

علت بروز اختلافات مجدد نادر با عثمانیان موضوع در آوردن مذهب جعفری در شمار مذاهب اهل سنت بود، چون دربار عثمانی حاضر بقبول این پیشنهاد نبود و با آنکه تمام پیشنهادهای نادر را برای متارکه جنگ پذیرفته بود از قبول این یک ماده از پیشنهاد صلح او معذرت خواست.

بهمین سبب از موقع شکست عثمانیان در آذربایجان تا این وقت اگرچه حالت متارکه در میان دو دولت برقرار بود لیکن عهدنامه صلح امضاء نشد و نادر در اواخر سال ۱۱۵۵ از قفقاز بعراق عرب حمله ور شد و بعضی از شهرهای شمالی عراق را

بصرف آورد. احمدپاشا والی بغداد بلطایف حیل نادر را از ادامه پیشروی بازداشت و وعده داد که بزودی عهدنامه صلح بین ایران و عثمانی منعقد و امضاء خواهد شد.

بعد از آن نادر بزیرات عتبات و قبر ابوحنیفه رفت و بعلمای اهل سنت مهربانی کرد و از آنان فتوی گرفت که ایرانیان نیز مانند سایر مسلمانان مردم پاک اعتقادند و اختلاف آنان با سایر مسلمین تنها در آنست که پیرو مذهب جعفری منسوب بامام جعفر الصادق علیه السلام اند و آن حضرت خود در نزد اهل سنت محترم و معزز است.

در همان حال که نادر سرگرم جنگهای طولانی و پر تلفات و خسته کننده خود در داغستان بود بحریه او که بحکم نادر و بدست نظام‌الملک حکمران دکن تهیه شده بود، در خلیج فارس متمرکز می‌گردید.

توجه نادر بداشتن نیروی دریایی از وقتی آغاز شد که عده‌ی از فراریان افغان بعد از شکست اشرف در شیراز خود را بکرانه‌های خلیج فارس رسانیدند و بسیاری شیوخ عرب که صاحب بحریه بودند از چنگ سپاهیان ایران گریختند. نادر هرچه کوشید نتوانست آنان را بکف آرد و چون ایران از داشتن نیروی دریایی محروم بود ادامه عملیات جنگی در خلیج فارس برای او امکان نداشت.

نادر از همان موقع متوجه شد که باید بهر قیمتی هست ترتیب نیروی دریایی برای خود بدهد و بدین خیال یکی از امنای دولت را بنام عبداللطیف مأمور این کار کرد. عبداللطیف نخستین کشتی‌های خود را در جنگ با نیروی دریایی عثمانی که در بصره متمرکز بود از دست داد و بعد از آن فقط بر اثر خرید کشتی او شرکت هند شرقی توانست وسیله‌ی برای حمل سربازان ببحرین فراهم آورد و آن جزیره را که سابقاً مطیع و فرمانبردار دولت ایران بود بایران بازگرداند.

بعد از فتح هندوستان و برخورد با کسانی که در ساختن کشتی اطلاع و مهارت داشتند توجه نادر بتهیه کشتی‌های جنگی بیشتر شد و مخصوصاً از نفوذ خود در سرزمین هند برای تهیه نیروی دریایی استفاده کرد و چنان که دیدیم عده‌ی کشتی بدست آورد.

بعد از تهیه این مقدمات سپاهیان نادر تا مسقط پیش رفتند و امام مسقط را

مغلوب و مقید ساختند و فرزند او را بجای وی بحکومت آنجا برگزیدند و بدین طریق همه کرانه‌های خلیج فارس نیز بر قلمرو تسلط شاهنشاه ایران افزوده شد.

تا آغاز سال ۱۱۵۶ هـ نادر علاوه بر تمام متصرفات دولت صفوی قسمت بزرگی از ماوراءالنهر را بانضمام خوارزم و سواحل جنوبی رود جیحون و تمام افغانستان و قسمت‌هایی از سواحل رودخانه سند و بعضی از سواحل خلیج فارس و چند شهر از بین‌النهرین و قسمت‌های شمالی آذربایجان و قفقاز در تصرف داشت.

توجه بهمین حدود میرساند که نادرشاه با آنکه با دولت‌های زورمندی در اطراف مملکت ایران مواجه بود طی چندین سال زد و خورد و خونریزی توانست حدود شاهنشاهی ایران را بآنچه در عهد شاهنشاهان ساسانی بود نزدیک کند و در پاره‌یی نواحی از آن هم بگذارد.

بعد از این دیگر نادر کاری برای توسعه مملکت نکرد و شاید اگر بآنچه در اختیار شاه‌عباس اول و ثانی بود اکتفا میکرد بیشتر بنفع خود و ایران کار مینمود. لیکن متأسفانه حرص جهانگشایی نادر و علاقه او باینکه خود را در ردیف تیمور و چنگیز و نظایر این جهانگشایان قرار دهد باعث شد که بعد از بیرون راندن دشمنان از مرزهای ایران در اندیشه توسعه متصرفات خود افتد و ایرانیان را در زیر بار مالیاتهای سنگین برای ادامه فتوحات خویش خسته و فرسوده نماید. از این گذشته لشکرکشی‌های پی‌پی و بی‌حساب نادر عده بسیار زیادی از ایرانیان را بکشتن داد.

در هریک از لشکرکشی‌ها نادر مقادیر کثیری آذوقه و مهمات همراه خود میبرد و بدین ترتیب اندک اندک ایران از خواربار و مرد و مال تهی می‌شد. از این بدتر با آنکه نادر هنگام فتح هندوستان خراج سه ساله کشور را بمردم ایران بخشید وقتی بچنگ داغستان برای انتقام برادرش مبادرت کرد و بمخارج کمرشکن آن پی برد از این بخشش جوانمردانه خود منصرف شد و محصلین غلاظ و شداد برای اخذ مال و خراج بر سر مردم گماشت.

در همین حال خزائن کلات از ذخایر و جواهر و زر و سیم مالا مال بود و نادر که میتوانست از همانها برای مخارج لشکرکشی خود سالهای متمادی استفاده کند چشم طمع ببازمانده اموال مردم دوخت و آنان را رنجیده خاطر کرد.

نادر تا موقعی که دشمنان ایران را از سرحدات بیرون میراند یک خادم بزرگ ملت بود ولی از آنروز که اندیشه سلطنت کرد و برای جلوس بر تخت پادشاهی در فکر دسیسه و مهرسازی و سندبازی افتاد و بعد از آن برای آنکه عظمت مقام خود را برخ مردم بکشد بلشکرکشی‌های بی حاصل خود دست زد، دیگر نمیتوان او را یک خادم ملت نامید بلکه از این پس او خادم امیال و آرزوهای دور و دراز و هوسهای بی پایان خود شد و عاقبت نیز بر سر این هوسها و آرزوهای رفت و مملکت ایران را در یکی از سخت‌ترین ادوار تاریخ از ثمرات وجود بی بدیل خویش محروم ساخت.

جور و اعتساف عمال نادر در سالهای اخیر سلطنت او و طمع و افری که وی بعد از فتح هند بتقدینه و جواهر یافته بود و قتل و آزار و شکنجه‌های بی‌امان وی نسبت بخلق خدا بعد از رفتار ناجوانمردانه‌اش با رضاقلی میرزا، وقتی با هم جمع شوند کفه سیئات نادر را با کفه حسنات او هموزن میسازند و جای تأسف است که مردی با آنهمه عظمت مقام و علو روح و قدرت اراده و وطن دوستی و خدمتکاری ملت و مملکت در پایان حیات بچنین بیماریهای روحانی گرفتار شده باشد.

مردم ایران هم باین نجات‌دهنده بزرگ خود در اوایل امر و تا آنروزها که او آرزوی سلطنت را آشکار نکرده بود بدیده حرمت مینگریستند و بعد از آن تا چندی همچنان بعظمت مقام او معترف بودند لیکن از وقتی که برای اخذ مالیات طریق جور پیش گرفت اندک اندک ناخشنودی مردم از شاهنشاه بزرگ خود آشکار گشت و کار این ناخشنودی از سال ۱۱۵۶ هـ به چندین شورش پی‌پی کشید.

اگرچه نادر همه این شورش‌ها را باسانی خاموش میکرد لیکن هریک از آنها یک اثر سوء در روح مردانه وی برجای می‌نهاد و او را بملت بزرگ خود خشمگین و از آن رنجیده خاطر می‌ساخت.

در شیروان و گرجستان و فارس و خوارزم و استرآباد شورشهای پی‌پی که هریک با جنگ‌ها و خونریزیها همراه بود بوقوع پیوست و در گیرودار همین طغیانها و عصیانها بود که نادر مجبور به تجدید مبارزات با دولت عثمانی گردید.

علت عمده تجدید جنگهای نادر با عثمانیان دامن زدن آن دولت بآتش فتنه‌ها و انقلابات داخلی بود ولی دلیل ظاهری عبارت بوده است از آنکه دولت عثمانی بقبول

مذهب اثنی عشری بعنوان مذهب پنجم از مذاهب اهل سنت تن در نمی‌دهد و از امضاء پیمان صلح هم گریزان است.

در زمستان سال ۱۱۵۷ نادر برای فرو نشانیدن آتش انقلابات و اغتشاشات داخلی بداخله ایران روی آورد و چندی در همدان توقف کرد. در همین جا بود که نادر از دخالت علنی حاکم قارص در امور داخلی ایران و تحریک عشایر مرزی اطلاع یافت. حاکم مذکور این دخالت‌های بی‌وجه را بفرمان سلطان عثمانی در امور ایران میکرد و وقتی نادر از او علت این تحریکات را سؤال کرد بصراحت پاسخ گفت که وی بفرمان سلطان چنین می‌کند.

این بود که نادر تصمیم بتجدید جنگ با دولت عثمانی گرفت و بی‌درنگ بجانب قارص شتافت و آنرا محاصره کرد ولی چون بیمار شد ناگزیر دست از جنگ برداشت و بداخله ایران معاودت نمود. دولت عثمانی هم که از مدتی پیش تهیه جنگ با نادر را می‌دید و مذاکرات صلح را وسیله گذراندن وقت و بدست آوردن فرصت مناسب برای تجهیز و اعزام قوا قرار داده بود، همینکه از بازگشت نادر بداخله ایران اطلاع یافت سپاهیان بسیاری برای جنگ با دولت ایران اعزام داشت.

قصد دولت عثمانی آن بود که این بار نادر را جداً بزانو درآورد، بخصوص وقتی از کشته شدن عده بسیاری از سربازان ایران در جنگ‌های داغستان مطلع گردید امیدوار شد که با قوای کثیر خود نادر را در تنگنای شکست خواهد گذاشت و آبروی از دست رفته خود را باز خواهد آورد.

بهمین نیت دوست هزار سرباز دلیر بسرداری یکن محمدپاشا صدراعظم عثمانی و یکصد هزار سپاه بسرداری عبدالله پاشا بجانب ایران فرستاد. نادر شاه وقتی از پیشرفت قوای عثمانی بجانب ایران آگهی یافت بسرعت بمقابله دشمن شتافت و در مراد تپه نزدیک شهر ایروان با آنان روبرو شد و شکستی سخت در قوای دشمن افگند و قوای ترک را بسختی تار و مار کرد و توپخانه و بنه سپاه خصم را بتصرف درآورد.

بر اثر این شکست شدید دولت عثمانی تن بصلح در داد و در سال ۱۱۵۹ عهدنامه‌یی بین ایران و عثمانی منعقد شد که بنابر آن قفقاز حق ایران و عراق حق

دولت عثمانی شناخته شد و سایر مرزهای بین دو کشور بوضعی که سابقاً بود باز گردید. نادر شاه هم بر اثر گرفتاریهای داخلی و یأس از پیش بردن نظریه مذهبی خود از قبولانیدن مذهب جعفری بعنوان مذهب پنجم اهل سنت صرف نظر کرد. با امضاء این عهدنامه دوره جنگ‌های متمادی نادر و ترکان عثمانی بسر آمد.

بر اثر بروز اغتشاشات پیاپی که شرح آنرا پیش از این دیده‌ایم، و در نتیجه رفتار خشنی که نادر با پسرش رضاقلی میرزا کرده بود، و نیز بر اثر جنگ‌های متمادی و کوشش‌های بی‌پایان که در اکناف و اقطار کشور و خارج از کشور نموده بود، بتدریج قوای دماغی نادر نقصان یافت.

حرص مال نیز چنان گریبانگیر این جهانگشای بزرگ شده بود که میخواست بعناوین مختلف مردم را بدو شد و از راه‌های گوناگون مالیاتهای سنگین اخذ کند. صورت مالیاتهای تحمیلی نادر در سالهای اخیر حیات او بحدی مفصل بود که وصول آن هم برای مأموران غلاظ و شداد نادر دشوار بود و غالباً قسمتی از مالیاتها لاوصول میماند. نادر هم برای آنکه مأموران مالیات را مجبور بجمع‌آوری کند آنان را تحت شکنجه‌های سخت در میآورد و اموال ایشان را ضبط میکرد.

شورشها هم ادامه داشت و مخصوصاً بلاد شرقی ایران سخت در آتش اضطراب و تشویش میسوخت. فشارها و آزارهای جهانگشای ابیوردی هم پایانی نمیدیرفت و هیچ خانه نبود که آه پیرزنی از دست نادر از آن بر آسمان نرود. اندک اندک مطالبه مالیاتهای سنگین مردم بعضی از نواحی را باظهار مخالفت در برابر فرمانهای نادر و قیامهای مسلحانه برای فرار از پرداخت عوارض سنگین واداشت اما نادر باین سخنان توجهی نمی‌کرد و حتی از بستگان و نزدیکان و امرا و حکام خود مالیاتهای سنگین مطالبه میکرد و اگر نمیدادند املاک و دارایی آنان را ضبط مینمود و در این راه حتی از برادرزاده خود هم صرف‌نظر نکرد.

دیگر کار نادر از مهربانی نسبت بمردم مملکت و غمخواری آنان به درنده‌خویی و آزار و شکنجه ایرانیان رنج دیده که چندین سال در رکاب او برای نجات وطن جنگیده بودند، کشید. جوانها بکشتن رفتند، چشمها کنده شد، سرها بریده شد، از کله‌ها منارها ساخته شد.

در سال ۱۱۶۰ نادر از اصفهان و فارس و کرمان گرفته تا سیستان و خراسان بسیاری از مردم بیگانه را از دم تیغ گذراند. در این اوان علیقلی خان افشار برادرزاده نادر یعنی پسر ابراهیم خان که خود از سرداران دلیر و مشهور بود در سیستان بسر میبرد و بوی خبر رسید که نادر یکصد هزار تومان مالیات از او مطالبه می‌کند و برای اخذ آن املاک او را توقیف کرده است.

اخبار موحش دیگری هم پیاپی به علیقلی خان میرسید که هریک دلالت بر اختلال حواس و پریشانی خیال نادر مینمود و افول سلطنت و قدرت او را خبر میداد. پس علیقلی خان تصمیم گرفت با قوایی که در اختیار دارد و با استفاده از ناخشنودی مردم راه طغیان پیش گیرد و ترتیبی دهد که تاج و تخت نادر بدو تعلق پذیرد. پس از سیستان راه خراسان پیش گرفت و چون بحدود هرات رسید مردم بسیار بر او گرد آمدند. بتدریج قبایلی که تا حدود قوچان بودند با علیقلی خان از راه همکاری درآمدند.

وقتی خبر سرکشی و طغیان علیقلی خان در اکناف و اقطار ایران شایع شد شورشهایی که در ولایات آغاز شده بود بیش از پیش شدت یافت و نادر را برآن داشت که شخصاً برای سرکوبی شورشیان سیستان و قوچان و نواحی بین آنها بحرکت درآید و اولاد و حرم خود را هم از راه احتیاط بقلعه کلات فرستد.

در این اوان دیگر نادر بسرداران و سربازان ایرانی اعتمادی نداشت و کار او بجایی کشیده بود که محافظان و قراولان خاصه خود را از افغانان و ترکمانان که پیش از آن نسبت بانان دشمنی میورزید انتخاب کرد.

رئیس قراولان افغانی نادر احمدخان ابدالی نسبت بهادشاه ایران ارادت خاص میورزید و نادر بدو اطمینان بسیار داشت و او را با سربازان افغانی مأمور قتل سرداران ایرانی خود کرده و فرمان داده بود این حکم را در موقع معینی اجرا کنند.

بدین جهت تمام سرداران ایرانی که از نادر بیمناک و بر جان خود لرزان بودند بفکر توطئه قتل او افتادند. نادر هم که بوی خون استشمام میکرد تدبیر محافظت خویش را شدت داده بود و حتی بیک نوع جنون مبتلا شده و هر آن خود را در معرض خطر میدید.

هنگامی که نادر در فتح آباد قوچان بود در شب یازدهم جمادی الاخر سال ۱۱۶۰ فرمان قتل چند تن از سران سپاه خود را صادر کرد که فردای آن شب بدست نگهبانان افغانی از میان بروند.

این سرداران همینکه از سرنوشت خود آگهی یافتند بدست و پا افتادند و توطئه‌یی را که داشتند سخت‌تر کردند و چند تن از بزرگان قوم مانند محمد صالح خان قرقلوی افشار و محمد قلیخان افشار و محمدخان قاجار و موسی بیک افشار و قوجه بیک افشار با چندین تن دیگر تصمیم بقتل نادر گرفتند و عزم کردند که همان شب کار آن جهانجوی نام‌آور را بسازند.

پس نیم‌شب که همه اهل اردو بخواب رفته بودند و نادر در سراپرده خود با یکی از زنان حرم خفته بود، بجانب چادر وی شتافتند و بعد از آنکه نگهبان وی را از پای درآوردند برای کشتن نادر پیش رفتند.

زن نادر از ورود مردان بیگانه بسراپرده آگهی یافت و نادر را بیدار کرد. نادر سراسیمه از خواب برخاست و تبرزین برگرفت و بر توطئه کنندگان حمله ور شد و دو تن را از پای درآورد و بمحمد صالح خان حمله برد لیکن از بخت بد پایش بطناب چادر گرفت و بر روی در افتاد.

محمد صالح خان دید که اگر کمترین سستی کند جان او نیز در خطر خواهد بود. پس بیدرنگ به نادر حمله برد و پیش از آنکه فرصت برخاستن باو دهد یک دستش را قطع نمود و در همان حال محمدخان قاجار سر آن مرد جهانگیر نام‌آور بدعاقت را از تن جدا کرد و بدین طریق بحیات یکی از فرزندان نام‌آور ایران که خاک این کشور دیرپای کهنسال از بسیاری جهات مدیون اوست خاتمه داد.

آن مرد آهین پنجه قوی که میخواست فردای آنشب بسی از سرها را از تن‌ها جدا کند خود هنگام سحر سر برتن نداشت و جسد بی‌جان و بی‌سر او در چادر وی افتاده بود.

شبانگه بسر قصد تاراج داشت سحرگه نه تن سر نه سرتاج داشت
بسیک گردش چرخ نیلوفری نه نادر بجا ماند و نه نادری!

تهران، هفدهم آبانماه ۱۳۳۳ شمسی.